



داستان ماهی و دریا قسمت سوم

در [داستان ماهی و دریا](#) به اینجا رسیدیم که ماهیان جهت معرفت آب نزد عالمی رفته و خواهان دیدار آب شدند و با این پاسخ روبرو شدند که مگر غیر آب چیز دیگری هست؟ و اینکه از بی حد بودن آب است که آن را نمیبینید، الی آخر.

در ادامه عالم برای شناخت آب توضیحاتی میدهد به اینطور که هر چیزی به نوعی خود را به ظهور رسانده و آثاری از وجود خود نمایان میکند، و برای این مسأله چند مثال میزنند:

چونکه باد از دیده‌ها گردید بر	****	آئینه سنجیدنش گردید پر
چونکه نار از دیده‌ها مستور شد	****	شعله اندر دیدنش دستور شد

و در آخر به اصل مطلب اشاره میکند:

زات خداوند قدیم بوده و از عالم امکان برتر است و به این خاطر برای ما قابل درک نیست، لذا صورت کاملی از جنس عالم امکان (ما مخلوقات) که خود را برای خداوند فانی کرده باشد، برای خود تعیین کرده و او را ظهور خود قرار داده است.

حال هر که بخواهد بهره ای از حضرت حق (آب) برده باشد باید رو به این صورت کامل کرده و او را قبله خود قرار دهد، زیرا حامل صفات او است و فعلش فعل اوست.

برای این مسأله نیز عالم مثالی میزند، و آسیاب آبی را متصور میشود که به حرکت آب که آن را نمیبینیم در حال حرکت بوده و از وجود این آسیاب است که به وجود آب پی میبریم.

چونکه ذات حق ز امکان برتر است * * * * * صورت کامل مر او را مظهر است

حظ امکان از قدم آن صورتست * * * * * قبله و مسجودشان آن حضرتست

مقصد و معبودشان ذات حق است * * * * * رویشان گر چه بباب مطلق است

چونکه نبود ذات حق از جنسشان * * * * * لاجرم از جنسشان باید نشان

تا که روی خویشان سایش کنند * * * * * ملجأ و مأوای خود کویش کنند

چونکه تن شد ذو جهات و حق بری * * * * * بایدت رو سوی کعبه آوری

چونکه او از مخرج و منطق جداست * * * * * نام نیکویش ملاذ و ملتجاست

چونکه ذاتش از صفت گردید بر * * * * * احسن التقویم شد او را اثر

احسن التقویم شخص کامل است * * * * * کو صفات ذات حق را حامل است

گر شما از آب میخواهید اثر * * * * * کاملی جوئید تا بدهد خبر

کو بود جانش فنا در جان آب * * * * * زو بجوئید آب را نی از سراب

ز آنکه کامل نیست الا آبگون * * * * * تابع آب است در سیر و سکون

فعل و ترکش جمله فعل و ترک آب * * * * * ز آنکه فعل و ترک او را هست باب

چونکه فعل و ترک او ناید بدید * * * * * از وجود کاملی گردد پدید

باشد او مرآت سرتاپانما * * * * * تند و کند آب را همچون رجا

آب پنهان و رهی باشد عیان * * * * * بهر ما باشد عیان وجه نهان

حظ چشم ما همین گشت رحاست * * * * * او چه داند آب چون و در کجاست

او براند نام آبی بر زبان * * * * * زی رهی آن نام را کرده بیان

آنچه از آن نام هم بیند بصر * * * * * در رحایش آمده اندر نظر

پس رحي جو پس رحي جو پس رحي * * * * * از رحي گو از رحي گو پس رحي

آب را بگذار با نفس رحي * * * * * تو چه داني كنه آب ذو العلي

خلاصه عالم درك آب را منحصر به دیدار شخص كامل ميكند و ميگويد از آب پنهان كسی آگاه نيست و درك ما به آثار و نشانه ها محدود است. (رجع من الوصف الى الوصف).

گيرم از ادراك او خود نگذري * * * * * چه از اين سوداي خامت آوري

مرجع ما جملگي وصف است و بس * * * * * نيست آگه ز آب پنهان هيچكس

وصف كامل نيست الا كاملي * * * * * كاملي جو تا ببخشد حاصلي

آب چون باد است و كامل همچو پر * * * * * كز كشاكشهاي او بدهد خبر

كاملان باشند خود منقاد موج * * * * * در حضيض آيند ايشان ور باوج

همچو آن مرده بنزد مرده شوي * * * * * گر به پشت اندازد او را ور بروي

گر شما را شور آب اندر سر است * * * * * كاملي جوئيد كو را مظهر است

سوز آب ار جانتان كرده كباب * * * * * كاملي جوئيد كو او راست باب

گر شما را روي كامل شد پديد * * * * * از دل و جان التجا سويش بريد

نزد آن درگاه زاريها كنيد * * * * * ناله و افغان ز درد خود زنيد

با تضرع با تذلل با نياز * * * * * دست برداريد سوي كارساز

با فنا در نزد آن باب ايستيد * * * * * ز آنكه او هست و شما خود نيستيد

چشم حاجت برمگيريد از رخس * * * * * ز آنكه آن مرآت را وجهيست خوش

سوي او آريد تعظيم و سجود * * * * * ز آنكه آب از روي او دارد نمود

درد او درمان هر دردي بود * * * * * درد بي درمان فراق او شود

بعد از سخنان عالم، ماهيان دريافتند كه برای دیدن اثری از آب بايد شخص كاملی را كه به ايشان معرفی كرده پيدا كنند تا بوسيله او اثری از آب ببيند.

داستان ادامه دارد...